



حسن رحیم پور ازغدی

# جهانی شدن و مسلمانان معاصر

متن حاضر، پیاده شده از نوار سخنرانی رحیم پور ازغدی، استاد و محقق، در جمع فرهیختگان بوستنیایی در خصوص جهانی شدن می باشد. در این سخنرانی، «جهانی شدن» به معنای آمریکایی آن به مدد مبانی معارف دینی به نقد کشیده شده و اجمالاً به جهانی شدن و نگاه جهانی اسلام پرداخته شده است.

در برخی از موارد، فرهنگ سنت مسیحی با فرهنگ اسلامی نزدیک تر است و در بعضی موارد فرهنگ مدرنیته غربی به ما نزدیک تر است و در بعضی موارد ما به عنوان مسلمان با هر دوی آنها مشکل و تضاد داریم.

ما از دینی صحبت می کنیم که در آن، عقلانیت، معنویت و عدالت در کنار هم جمع شده اند. اما عقلانیت ما با راسیونالیسم الحادی غرب متفاوت است. عقلانیت ما در زیر سایه وحی و در کنار آن است.

عدالت ما با شریعت الهی چفت شده است و ناقض شریعت نیست. حقوق بشر و اومانیسم ما، حقوق بشر و اومانیسمی است که براساس توحید است، نه براساس ماتریالیسم و الحاد.

معنویت اسلام نه از نوع معنویت بودایی است که هیچ ارتباطی به زندگی عینی نداشته باشد، و نه امری حاشیه ای و سلیقه ای از نوع معنویت و عرفان آمریکایی است که مثل یک سرگرمی با ال. اس. دی و ماری جوانا تأمین می شود.

ما معتقدیم تنها دین و مکتبی که می تواند جهانی باشد، چنین مکتبی است و اساساً مفهوم خاتمیت همین است. اگر ما معتقدیم پیامبر اکرم (ص) خاتم تمام انبیا است و پس از او دیگر هیچ پیامبری نیست؛ معنی آن این است که این دین جهانی است؛ برای همه و برای همیشه.

منبع: [www.aviny.com](http://www.aviny.com)

[naeb.blogfa.com](http://naeb.blogfa.com)

پی نوشت ها:

۱- و ما أرسلناک إلا کافه للناس بشیرا و نذیرا و لکن اکثر الناس لا یعلمون. سبأ: ۲۸.

۲- مائده: ۴۲.

۳- بقره: ۷۹.

۴- مائده: ۶۳.

علمای اسلام در کشورهای اسلامی در حالت‌های متفاوتی هستند: در بعضی از کشورها - مثل کشورهای خاورمیانه - که اکثریت آنها مسلمان هستند علمای اسلام در شرایط پیامبر در مدینه به سر می‌برند و موظف به تلاش برای تشکیل حکومت دینی و اجرای حدود هستند؛ اما در کشورهایی مثل کشور شما - بوسنی - که مسلمین در اقلیت هستند، علمای اسلام باید نقشی را ایفا کنند که پیامبر اکرم (ص) در مکه ایفا کردند. شما در مقام نشر عقاید و اخلاق دینی هستید، نه اجرای حدود دینی.

از من خواسته شد در این فرصت کوتاه - که به دلیل ضرورت ترجمه، فرصت به نصف کاهش پیدا می‌کند - مختصراً در باب «جهانی سازی و مسلمانان معاصر» سخن بگویم. جهانی سازی و جهانی شدن، کم‌تر از پانزده سال است که وارد بورس گفت و گوهای آکادمیک و رسانه‌ای شده است.

«گلوبالیزاسیون» به مفهوم لازم (جهانی شدن) به عنوان گسترش طبیعی سیطره تمدنی است که فعال‌تر و علمی‌تر است. غرب، نه به مفهوم جغرافیایی بلکه به مفهوم سیاسی و ایدئولوژیک، دنیا را به دو بخش برتر و برتر تقسیم می‌کند!

اسلام با جهانی شدن به مفهوم گسترش ارتباطات، تجارت و عقل‌ابزاری هیچ مشکل ذاتی ندارد؛ اما بالعرض مشکل دارد. چون امروزه مسلمانان - متأسفانه - در حوزه سیاست، علم و اقتصاد، دست فروتر را دارند نه فراتر و برتر و در عالم ارتباطات و تبادل - حتی تکنولوژی و فرهنگ - هر چند پروسه‌ای طبیعی باشد، قوی، ضعیف را پامال می‌کند.

من در این فرصت می‌خواهم راجع به گلوبالیزاسیون به معنای متعددی آن یعنی جهانی سازی با همه کاراقتدار آمیزی که دارد، صحبت کنم. این دیگر یک پروسه طبیعی نیست، یک پروژه برنامه‌ریزی شده است. این توسعه طلبی استعماری هژمونی لیبرال سرمایه‌داری در غرب، برای تسلط بر تمام جهان است. جهانی سازی به این مفهوم، سلطه غرب است بر جهان و به خصوص جهان اسلام؛ و در هر سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ تعقیب می‌شود.

در حوزه اقتصاد، جهانی سازی به مفهوم سلطه کمپانی‌های سرمایه‌داری غرب بر منابع خام جهان اسلام است و به

در حوزه اقتصاد، جهانی سازی به مفهوم سلطه کمپانی‌های سرمایه‌داری غرب بر منابع خام جهان اسلام است و به مفهوم سلطه این کمپانی‌هاست بر بازار جهانی و جهان اسلام و تغییر ذائقه مصرفی مردم.

که تنها راه حفظ دین، جدا کردن دین از عقل است؛ و وقتی مفاسد مالی، اجتماعی و سیاسی به وجود آمد، تنها راه توجیهش تفکیک دین از سیاست و حکومت است.

ما باید مراقب باشیم بلایی که بر سر مسیحیت و یهودیت آمد، عیناً بر سر اسلام نیاید، شاید سکولاریسم، عاقبت مسیحیت اروپایی بوده و برای آنها منطقی و طبیعی باشد؛ اما این عاقبت برای اسلام، طبیعی و درست نیست؛ نه به نام مدرن شدن اسلام و نه به نام جهانی سازی. وقتی از بیرون به تحولات غرب مسیحی در پنج قرن اخیر نگاه می‌کنیم، گویا فردی را می‌بینیم که تحولات شخصیتی و فکری نسبتاً منطقی‌ای را طی کرده، به این معنا که این تحولات قابل فهم است، گرچه درست نیست. این فرهنگ، فرهنگی متعصب، مقلد و مذهبی بود که در قرن پانزدهم و شانزدهم در اثر تماس با جهان اسلام، به تدریج ضربه خورد و متزلزل شد.

عقل‌گرایی، معنویت عرفانی و دینی و نیز هنر، هر سه در قرون وسطی از جهان اسلام به اروپا منتقل شد؛ اما هیچ کدام از اینها نه اومانیزم امروزی بود و نه راسیونالیسم؛ هیچ کدام ماهیت ماتریالیستی و غیر دینی نداشت. در جهان اسلام همه این‌ها زیر سایه توحید و شریعت بود.

غرب مسیحی در قرن ۱۷ به قرن روشنفکران لائیک تبدیل شد. قرن ۱۸ قرن آزادی خواهی و شورش و انقلاب بود و قرن ۱۹ قرن ایدئولوژی‌های بشری. در قرن ۲۰ مهم‌ترین این ایدئولوژی‌های بشری ساخته غرب یعنی فاشیسم، استالینیزم و لیبرالیسم، امتحان خودشان را در صحنه جامعه بشری پس دادند.

امروز نتیجه حکومت ایدئولوژی‌های بشری بر غرب و جهان همین است که می‌بینیم: اولاً، فاصله طبقاتی، دوم، فساد اخلاقی، و سوم، تحیر و بن‌بست معرفتی یا شکاکیت. این راهی است که پیش پای ما برای فردا گشوده شده است.

امروز نتیجه حکومت ایدئولوژی‌های بشری بر غرب و جهان همین است که می‌بینیم: اولاً، فاصله طبقاتی، دوم، فساد اخلاقی، و سوم، تحیر و بن‌بست معرفتی یا شکاکیت. این راهی است که پیش پای ما برای فردا گشوده شده است.

پای ما برای فردا گشوده شده است. در جلسه دیگری هم عرض کردم که در دعوی سنت و مدرنیته - که دعوی سنت مسیحی و فئودالی اروپا با مدرنیته لائیک غربی است - ما به عنوان جهان اسلام، هیچ کدام از دو طرف دعوا نیستیم. این دعوا به ما مربوط نیست؛ ما هیچ کدام از دو تیم این بازی نیستیم.

تکیه بر بعضی از گرایش‌های هرمنوتیک می‌خواهند این چهار مشخصه را بر اسلام تحمیل کنند. دینی برای این هژمونی قابل تحمل است که برای هسته قدرت و ثروت و رسانه‌ها در دنیا مزاحمت ایجاد نکند و تقسیم امور را به قدسی و عرفی یعنی مادی و معنوی تفکیک ماده و معنا را به صورت تفکیک مکانیکی بپذیرد. دینی برای آنها قابل تحمل است که به پیروان خودش بفهماند مثلاً یکشنبه‌ها در کلیسا مذهبی زندگی کنید، اما در بقیه زندگیتان غیر مذهبی باشید؛ وقتی به مسجد می‌روید و نماز می‌خوانید، یا به حج می‌روید، مذهبی باشید اما در اقتصاد و سیاست و فرهنگ خانواده، مذهبی نباشید! درست بر خلاف سنت پیامبر اکرم (ص) که بر همه زوایای زندگی، روح مذهب و تقوا را جاری می‌کرد و از ازدواج تا جهاد، به همه چیز صبغه دینی می‌داد. چرا هژمونی غرب می‌خواهد از اسلام چنین دینی با مشخصاتی که گفتم، بسازد؟

اولاً به خاطر اینکه اسلام بدون دکتین، یک اسلام قابل کنترل است. و ثانیاً به خاطر اینکه غرب اساساً با دینی شبیه به آن، که همان مسیحیت اروپایی باشد، از قبل آشنا بوده است. چرا غرب به اینجا رسیده است و چنین برداشتی از دین دارد؟

قرآن کریم به بخشی از این ادله اشاره کرده است. قرآن مقصر اصلی را علمای دین مسیحی و یهودی (احبار و رهبان) می‌داند و اشاره می‌کند که آنها دچار فساد مالی شدند: «اکالون للسحت»<sup>۲</sup>

قرآن کریم در جای دیگر اشاره می‌کند که آنها وحی و دین را تحریف کردند، چیزهایی از خودشان نوشتند و آنها را به خداوند نسبت دادند:

«فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتب أیدیهم و ویل لهم مما یکسبون»<sup>۳</sup>

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید که علمای دین جوامع مسیحی و یهودی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند:

«لولا ینهاهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم و اکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون»<sup>۴</sup>

آنها بی‌عدالتی و ظلم را می‌دیدند، مفاسد و فحشا را می‌دیدند، ولی اینها را توجیه می‌کردند و امضای مذهب به پایش می‌گذاشتند تا به خودشان صدمه نخورد.

مجموع این عوامل باعث شد که ادیان الهی پیشین تحریف شدند و قدرت جامعه‌سازی خودشان را از دست دادند و به طور طبیعی، دین از اجتماع جدا شد. وقتی خرافات وارد دین شد، طبیعی است

مفهوم سلطه این کمپانی‌هاست بر بازار جهانی و جهان اسلام و تغییر ذائقه مصرفی مردم.

در حوزه فرهنگ، جهانی‌سازی فرهنگ‌سازی برای رشد مصرف‌گرایی، تنوع طلبی و لذت طلبی است. هدف، ایجاد وابستگی اقتصادی در جهان اسلام و غارت آن در حوزه سیاست است؛ جهانی‌سازی به این مفهوم، عبارت است از جهانی‌سازی سلطه سیاسی بر کشورهای اسلامی؛ که تا به حال از طریق گسترش جنگ‌های مذهبی و

در حوزه فرهنگ، جهانی‌سازی فرهنگ‌سازی برای رشد مصرف‌گرایی، تنوع طلبی و لذت طلبی است.

نژادی و قومی و ملی بین مسلمانان تعقیب می‌شد و این اواخر از طریق لشکرکشی و اشغال‌گری و جنگ و لاقط در جهان اسلام به اصلی‌ترین رکن توسعه سیاسی یا مدرن کردن سیاست - یعنی دموکراسی - هم تن نخواهند داد.

آنها می‌دانند که امروز در هر کشور اسلامی که انتخابات آزاد صورت بگیرد، یک جریان اسلام‌گرا از کار درمی‌آید. لذا آنها نه در عراق و افغانستان - که اشغال کرده‌اند - بلکه حتی در مصر و عربستان و سایر کشورهای اسلامی، اجازه انتخابات آزاد نخواهند داد.

آنها اعلام می‌کنند امروز بعد از سقوط کمونیسم، جهان دوباره دو قطبی شده است: یک قطبش هژمونی لیبرال سرمایه‌داری به رهبری آمریکا و صهیونیسم است و قطب دیگر، جریان اسلام‌گرا در توده‌های جهان اسلام که از آن به نهضت بیداری جهان اسلام تعبیر می‌شود.

سومین حوزه جهانی‌سازی، به مفهوم دوم، حوزه فرهنگ است که به نام گسترش فرهنگ مدرنیته، روش زندگی آمریکایی را در تمام دنیا ترویج می‌دهد. جهانی‌سازی فرهنگی به این معنا یعنی غربی‌سازی آمریکایی.

فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی که قرار است با پوشش جهانی‌سازی بر دنیا تحمیل شود، چه مشخصاتی دارد؟ یکی از مشخصاتش اخلاق زدایی و تئوریزه کردن فحشا است. فحشا و فساد اخلاقی، همیشه در تاریخ بشر بوده است؛ اما همیشه مخفی می‌شده است. برای اولین بار در این دوره جدید است که فحشا و فساد - مثل همجنس‌گرایی - علنی و تئوریزه می‌شود و به آن افتخار می‌کنند و گروه‌های صنفی تشکیل می‌دهند.

مشخصه دوم، گسترش فرهنگ سرمایه‌داری است که مبتنی به اسراف و تبذیر و ربا است. آنها می‌گویند: جهانی‌سازی فرهنگی، عبارت است از گسترش اجباری، و به عبارت دیگر، گسترش

اجتناب‌ناپذیر فرهنگ مدرنیته. آنها می‌گویند: یا ماییم که جلوداریم و بقیه در دوره گذار از سنت به مدرنیته هستند. مفهومش این است که این، یک جاده یک طرفه است، تونلی است که همه بشریت باید به دنبال ما بیایند؛ بعضی دیرتر و بعضی زودتر، این همان ادبیاتی است که کمونیست‌ها به کار می‌بردند و می‌گفتند: دوره سوسیالیسم آینده قطعی بشریت است؛ ما جلوتر می‌رویم و بقیه در حال گذار هستند و باید به ما برسند؛ و آلا نابود خواهند شد. این همان ادبیات فاشیستی است که ما قبلاً از موسولینی و هیتلر هم شنیده بودیم.

اما واقعاً کدام فرهنگ، مستحق جهانی شدن است؟ فرهنگی که به نظر من این چند مشخصه را داشته باشد:

۱- به دنبال حقیقت باشد، نه قدرت و سیطره بر دنیا؛

۲- به انسان‌ها به چشم موجودات شریف بنگرد، نه با نگاه ابزاری؛

۳- انسان را موجودی منطقی بداند، نه غریزی؛

۴- حق طلبی و کمال‌خواهی را در شمار امور ذاتی انسان بداند و به آن احترام بگذارد.

حالا این سؤال مطرح است: آیا فرهنگی که نه حقیقت بلکه قدرت را غایت‌الغایات زندگی و علم و سیاست بداند و از دریچه منافع خودش به دیگران و به عالم نگاه کند، می‌تواند مستحق جهانی شدن باشد؟ آیا فرهنگی که انسان و جهان را عاری از هر جهت‌گیری ارزشی می‌پسندد و سکولاریزه می‌کند و صبغه‌های اخلاقی را فقط در حوزه انتخاب فردی و سلیقه‌ای محدود می‌داند و باب داوری اخلاقی را می‌بندد، لایق جهانی شدن است؟

آنچه امروز زیر پوشش دموکراسی، پلورالیسم و تولرانس تبلیغ می‌شود، دوباره یک ایدئولوژی توتالیتر است. به مسلمان‌ها می‌گویند: نسبت به عقاید خودتان شکاکانه و نسبی‌گرایانه نگاه کنید. نوبت به خودشان که می‌رسد، به نام مدرنیته سرمایه‌داری، فرهنگ کاملاً جزمی و بسته را به بشریت تحمیل می‌کنند. امروز آنها به دنبال یک انحصار جهانی قدرت، ثروت و حتی تکنولوژی هستند و مرادشان از جهانی سازی، کنترل پلیسی بر کل دنیا و اعمال نظم نوین جهانی است. آنان تحت پوشش مدرنیته جهانی، به دنبال یک دست کردن فرهنگ جهان در جهت و سترنیزه شدن و غربی شدن هستند. حتی می‌گویند: دین اسلام را آن‌گونه بفهمید که با محکمت و مختصات سرمایه‌داری لیبرال سازگار باشد!

طبیعی است که در نقطه مقابل، اسلام است که آن هم یک دین جهانی است. خدا در قرآن کریم

فرموده که پیامبرش، «کافه للناس»<sup>۱</sup> مبعوث شده است؛ یعنی برای همه بشریت. این پیامبر، اهداف و مطالبات جهانی دارد اما این مطالبات جهانی، انسانی است و در جهت کرامت انسان و عدالت و فضیلت است، نه پامال کردن حقوق انسان.

در دعایی که از پیامبر اکرم (ص) برای ماه مبارک رمضان نقل شده، آمده است: «اللهم اغن کل فقیر؛ اللهم اشبع کل جائع؛ اللهم اكس كل عريان؛ اللهم اقض دين كل مدین؛ اللهم فرج عن كل مكروب؛ اللهم رد كل غریب؛ اللهم فك كل اسیر...»

در این دعا از خدا می‌خواهد که تمام فقیران جهان به رفاه برسند و تمام گرسنگان جهان سیر شوند و تمام برهنگان جهان لباس بپوشند. پیداست این دین مطالبات جهانی و بشری دارد و با مطالبات جهانی تفکر مقابل حتماً اشتقاق تئوریک پیدا می‌کند و پیدا کرده است.

بخش دوم عرایض در باب این است که دین در فرهنگ سرمایه‌داری لیبرال و در عصر جهانی سازی به مفهوم دوم، به چه مفهومی تحمل خواهد شد و به چه معنا تحمل نخواهد شد؟ وقتی از اسلام و غرب صحبت می‌کنیم، مراد نسبت اسلام و مسیحیت نیست؛ چون امروز گرچه غرب شهروندان مسیحی دارد، ماهیت مسیحی و دینی ندارد. در تمدن غرب، طبقه مسیحی و رگه‌های مسیحی هست؛ اما این تمدن یک تمدن سکولار و غیر دینی است و به همین دلیل، مسیحیت را حتی در حوزه‌های فردی و کاملاً بسته و محدود تحمل نخواهند کرد. دینی که اینها می‌پذیرند، دینی است که چند مشخصه زیر را داشته باشد:

یکی اینکه دین نباید مدعی قوانین مدنی و اجتماعی باشد. لذا هر دینی - و به خصوص اسلام - اگر مدعی یک دکترین اجتماعی، اقتصادی و سیاسی شد، قابل تحمل در این پروسه نیست.

مشخصه دوم این است که دینی در این دوره و این فضا تحمل می‌شود که مدعی حقیقت‌نما بودن عقاید خودش نباشد؛ یعنی گزاره‌های خودش را این دین نان‌کاگنیو و غیر معرفت بخش بداند، نه معرفت بخش.

به تعبیر دیگر، این دین اولاً بپذیرد که زبان من اساطیری و غیر واقع‌نماست و دوم اینکه بپذیرد که زبان من به قدر کافی واضح نیست؛ یعنی قابل تفسیرهای متضاد است و امکان داوری در آن نیست. سوم اینکه بپذیرد که حق و باطل نسبی و قراردادی است و چهارم بپذیرد که در مورد گزاره‌های عقیدتی خودم پافشاری نخواهم کرد.

آنها با همین پلورالیسم (کثرت‌گرایی)، رلاتیویسم (نسبی‌گرایی)، تولرانس (تساهل و تسامح) و